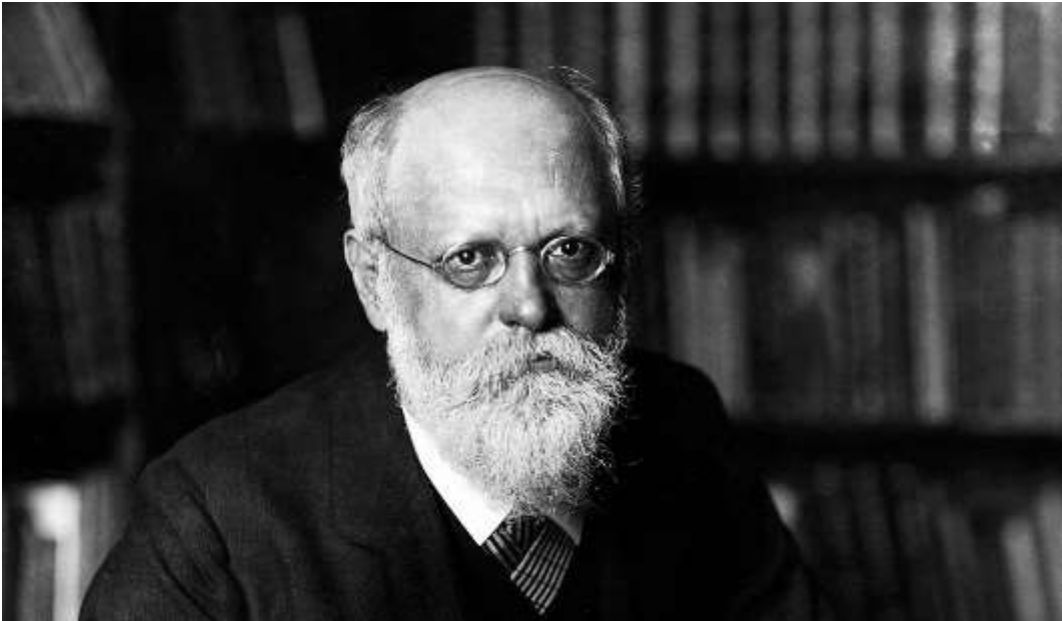


اصلاح يا انقلاب

مناظره اريك بلانك و راب رووك

برگردان : مسعود اميدى - داود جليلى

انتشار: نويدنو



نمایه

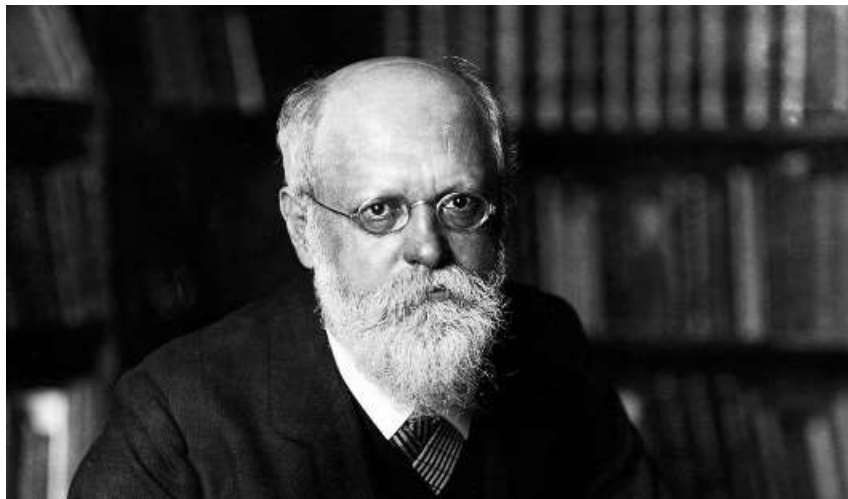
- ۲ اصلاح یا انقلاب؟
- ۳ چرا کائوتسکی حق داشت (و چرا باید جدی گرفته شود)
- کائوتسکی و مسیر پارلمانی به سوسیالیسم، پاسخی به اریک بلانک راب رووک، ترجمه ی: مسعود
امیدی- داود جلیلی ۱۴
- متن کامل یادداشت مترجمان: مسعود امیدی- داود جلیلی ۲۸



اصلاح یا انقلاب؟

چرا کائوتسکی حق داشت (و چرا باید جدی گرفته شود)

ژاکوبین: اریک بلانک، ترجمه ی: مسعود امیدی- داود جلیلی



چکیده ی یادداشت مترجمان:

پس از شرکت برنی ساندرز در انتخابات ۲۰۱۶ بحث های مهمی در نشریات چپ امریکایی درگرفته است . بحث بر سر شیوه گذار از سرمایه داری . بحث بر سر اصلاح یا انقلاب.

چالش بین طرفداران رفورم و انقلاب در این نیست که کسی با بهبود شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و شرایط عمومی زندگی در جامعه ی سرمایه داری موافق نباشد، مسئله این است که آیا قرار است این بهبود به تغییر بنیادی جامعه ی سرمایه داری و حل تضاد اساسی این جامعه یعنی تضاد کار و سرمایه به نفع طبقه ی کارگر و توده های مردم و ایجاد جامعه ای عاری از استثمار منجر شود، یا اینکه با آرایش جدید چهره ی سرمایه داری ساختار جامعه ی سرمایه داری را دست نخورده باقی گذارد؟

نباید فراموش کرد که اگر بحثی هم در مورد شانس موفقیت اقدامات رفورمیستی و گذار پارلمانی به سوسیالیسم مطرح بوده است، تنها برای جوامعی است که طبقه ی کارگر و نمایندگان سیاسی آن از



امکان فعالیت اجتماعی و شرکت در رقابت سیاسی برای حضور در پارلمان برخوردارند. در بسیاری از جوامع کم توسعه که اساساً چنین امکانی برای طبقه ی کارگر وجود ندارد.

اریک بلانک (مقاله اول) در نقد دو مقاله ی منتشر شده در ژاکوبن از رویکرد کائوتسکی دفاع می کند و "لنینیست" ها را به مطلق کردن شیوه اکتبر متهم می کند. راب رووک (مقاله دوم) در پاسخ به نوشته اریک بلانک به درستی تاکید می کند که آنچه مهم است، به سرانجام رساندن مبارزه ی طبقاتی است و این چیزی است که در نظریه و کنش اجتماعی رفورمیسم اساساً مورد توجه قرار نمی گیرد. نویسنده در این مقاله با ارائه ی شواهد تاریخی نشان می دهد که دولت های سرمایه داری هر وقت پارلمان را مزاحم ببینند، یا با رویکردهای ضددموکراتیک آن را منحل و یا به شیوه های مختلف آن را خنثی می کنند.

با وجود نگاهی که رویکرد انقلابی لنین پس از فوریه ی ۱۹۱۷ را در انتقال «همه ی قدرت به شوراهای» مورد نقد قرار می دهد و آن را کودتا می فهمد، اما، رووک توجه خواننده را به این حقیقت که "اکتبر یک اقدام دموکراتیک توده ای بود. و مصادره ی قدرت سیاسی از سرمایه داران به عنوان اقدامی دفاعی در برابر تهدید قریب الوقوع کودتای نظامی از سوی ژنرال کورنیلوف انجام شد." جلب می کند.

در ادامه نخست ترجمه ی نوشته اریک بلانک و به فاصله ی سه روز بعد، برگردان پاسخ راب رووک "کائوتسکی و مسیر پارلمانی به سوسیالیسم - پاسخی به اریک بلانک" را خواهید خواند.

چرا کائوتسکی حق داشت (و چرا باید جدی گرفته شود)

اریک بلانک [۱]

با ظهور ناگهانی اخیر سوسیالیسم دموکراتیک در ایالات متحده و بریتانیا، نسل جدیدی از رادیکال ها برای (ترسیم) راهبرد ی پایدار برای غلبه بر سرمایه داری تلاش می کنند. بنا براین تعجب آور نیست که بر سر اهمیت کارل کائوتسکی، نظریه پرداز مارکسیست برجسته ی جهان از اواخر دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۱۴ بحثی درگرفته است.

این بحث ممکن است مانند یک مناقشه مبهم تاریخی به نظر برسد. اما، همان طور که مقالات اخیر ژاکوبن نوشته ی جیمز مولدون و چارلی پست نشان می دهد، ارزیابی سیاست های کائوتسکی



چگونگی پاسخ امروز سوسیالیست ها به یک مسئله راهبردی مرکزی را اعلام می کند: حاکمیت طبقاتی در یک دموکراسی سرمایه داری چگونه می تواند غالب شود؟

متاسفانه مولدون [۲] و پست [۳] نوشته های خود را بر رویکرد کائوتسکی به انقلاب ۱۹۱۸-۱۹۱۹ آلمان متمرکز می کنند ، و با کوتاهی در تمایز لازم بین رادیکالیسم دیرپای کائوتسکی و بازگشت اواخر عمر او به سوی مرکز سیاسی بحث را مبهم می سازند.

از این رو پست ،مانند مولدون ، به صورت نادرستی سیاست های کائوتسکی را برابر با رد " گسست مسالمت آمیز از سرمایه داری و دولت سرمایه داری " می داند. بر عکس ، کائوتسکی دقیقاً مدافع برجسته این راهبرد "مسالمت آمیز" در انترناسیونال دوم پیش از جنگ بود . تفاوت بین رویکرد کائوتسکی [۴] و لنینیست هایی مانند پست بر سر ضرورت انقلاب نیست ، بلکه برسر چگونه رسیدن به آن جاست.

پیرو گفته های لنین در جزوه دولت و انقلاب [۵] ۱۹۱۷ خود، لنینیست ها دهه ها راهبرد خود را به نیاز به قیامی برای سرنگونی کل دولت پارلمانی و جایگزین کردن آن با قدرت شورا های کارگری گره زده اند. در مقابل، کائوتسکی می گفت که مسیرگسست ضد سرمایه داری در شرایط دموکراسی سیاسی از طریق انتخابات یک حزب کارگری به دولت می گذرد.

کدام کائوتسکی ؟

کائوتسکی به عنوان نظریه پرداز اصلی چپ انقلابی انترناسیونال دوم [۶] قبل از جنگ جهانی اول مهر خود را بر تاریخ زد. با این حال ، هم پست و هم مولدون بیشتر از بررسی چشم انداز گسست [۷] برای پیروزی سوسیالیسم دموکراتیک که کائوتسکی دهه ها از آن دفاع می کرد، روی کائوتسکی پسا دوران ۱۹۱۰ که در آن دوران سیاست او، آری ، به صورت فزاینده ای رفورمیستی - اما کمتر و کمتر تاثیر گذار- بودند تمرکز می کنند.

تا همین امروز، عملاً هیچ جریان سیاسی با نفوذی در آلمان و خارج از آن برای کار بست نسخه های سیاسی کائوتسکی تلاش نکرده است. با وجود بازگشت استوار کائوتسکی به مرکز پس از ۱۹۰۹ ، استدعا های کائوتسکی از سوی قاطبه بوروکراتیک شده [۸] حزب سوسیال دموکرات آلمان ، در سراسر انقلاب نادیده گرفته شد. رادیکال های آلمان ، مربی سابق خود را به خاطر رها کردن پای بندی دیر پای خود به سیاست های انقلابی طبقاتی رد کردند.

این احساس خیانت بی اساس نبود. کائوتسکی تا اوایل دهه ۱۹۱۰ نور هدایت چپ افراطی آلمان ، روسیه و سراسر جهان بود. به ندرت موردی وجود داشت که نوشته های کائوتسکی به خاطر لغزش سوسیال دموکراسی آلمان به راست مورد سرزنش قرار گیرد. آن چه سبب انحطاط حزب سوسیال دموکرات آلمان شد اشتباه نظری نبود ، بلکه ظهور غیر منتظره ی صف بوروکرات های حزبی و اتحادیه ی کارگری بود که به طور کلی به اصول مارکسیسم و به طور خاص به راهبرد طبقاتی "سخت گیر" کائوتسکی بی اعتنا بودند.



برای این فاطمه بوروکرات ، اهمیتی نداشت که تصمیم آن به دفاع [۹] از جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ و رهبری [۱۰] یک جمهوری سرمایه داری در اتحاد با بورژوازی پس از ۱۹۱۷ و قیاحانه موضع رسمی قبلا ترویج شده از سوی کائوتسکی و حزب سوسیال دموکرات آلمان را به عنوان یک کل نقض می کرد. به گفته هانس جوزف استینبرگ تاریخ دان ، حکایت سوسیال دموکراسی آلمان از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴ " به طور کلی تاریخی رهایی از نظریه است."

بزرگترین محدودیت سیاسی پیش از جنگ کائوتسکی ، مانند دیگر مارکسیست های عصر آن بود که ، در پیش بینی کامل ، یا آمادگی برای ، ظهور این بوروکراسی شکست خوردند. همان طور که در مورد رزالوکزامبورگ [۱۱] و ولادیمیر لنین [۱۲] مصداق داشت ، او به نادرست تصور می کرد که قیامی در مبارزه طبقاتی می تواند یا "رهبران اپورتونیست" را کنار بگذارد یا آن ها را به بازگشت به موضع مبارزه طبقاتی وادار نماید. به همین دلیل نه او و نه لوکزامبورگ گرایش سازمان یافته ی مارکسیستی را در داخل حزب سوسیال دموکرات آلمان که می توانست به صورت موثری رهبری را به چالش بکشد ایجاد نکردند.

همان طور که میرک والدنبرگ تاریخ دان لهستانی در زندگی نامه [۱۳] قاطع خود توضیح می دهد ، وابستگی سازمانی کائوتسکی به حزب سوسیال دموکرات آلمان از ۱۹۰۹ به بعد بازگشت پیوسته ای را به راست ایجاد کرد.

او با این معضل که یا با گرایش (اپورتونیست) وخلق و خوی بیشتر و بیشتر غالب شونده ی آن در ارتباط های تعیین کننده ساختار جنبش کارگری مبارزه کند یا به طور کم و بیش کامل با آن ها تطبیق نماید رو در رو شد. اگر او مبارزه را انتخاب می کرد می توانست به معنی از دست دادن جایگاه ایدئولوگ رسمی و نظریه پردازی حزب که او تقریبا یک ربع قرن از آن برخوردار بود منجر شود که او به شدت به آن وابسته بود . به علاوه او به " شنا بر خلاف جریان" عادت نداشت و در آن موقع مرد ۶۰ ساله ی به شدت خسته و عصبی بود.

در رویا رویی با این چالش غیر منتظره ، کائوتسکی فرو ریخت . با آغاز ۱۹۱۰ ، او به وارونه کردن [۱۴] بسیاری از مواضع خود در موضوعات راهبردی کلیدی ؛ از جمله ایجاد بلوک هایی با لیبرال ها ، مشارکت در دولت های ائتلافی سرمایه داری ، و واقعیت انقلاب سوسیالیستی اقدام کرد

پست می گوید که " راهبرد کائوتسکی برای گسست از سرمایه داری در سال ۱۹۱۸-۱۹۱۹ شکست خورد." اما چون راهبرد کائوتسکی باید با عمل سیاسی حزب هایی که عملا برای کاربست آن تلاش کردند دآوری شود، هیچ تراز نامه جدی ای برای نگاه به ورای آلمان لازم نیست.

اگر چه خود کائوتسکی پس از ۱۹۰۹ به راست چرخید ، اما نظریه های رادیکال قبلی [۱۵] او به راهنمایی سیاست های چپ گرایان در سراسر اروپا ادامه داد . این به ویژه در روسیه استبدادی [۱۶] و فنلاند پارلمانی [۱۷] ، که بیشترین نفوذ را در آن جا داشت و راهبرد های



او بلشویک ها و سوسیال دموکرات های فنلاندی را تا تصرف قدرت در سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۸ هدایت کرد حقیقت داشت.

مسیر دموکراتیک کائوتسکی به سوسیالیسم

کائوتسکی حتی در رادیکال ترین وضعیت خود اهمیت راهبرد شورشی در داخل دموکراسی های سرمایه داری را رد [۱۸] می کرد. قضیه او ساده بود : اکثریت کارگران در کشورهای پارلمانی به طور عام می توانند با استفاده از جنبش های توده ای قانونی و کانال های دموکراتیک موجود برای پیش برد منافع خود تلاش کنند. در هر حال، پیشرفت های فن آورانه ، ارتش های مدرن را بسیار قوی کرده است که نمی شود آن ها را با مبارزه مدل قدیمی سنگرهای خیابانی قرن نوزدهم سرنگون کرد. به این دلایل ، دولت های دموکراتیک منتخب برای آن که رویکرد شورشی واقع بینانه باشد مشروعیت بسیار زیادی در میان زحمتکشان و نیز قدرت مسلح زیادی دارد.

تاریخ [۱۹] پیش بینی های کائوتسکی را تایید کرده است. نه تنها هرگز یک جنبش سوسیالیستی شورشی پیروز در حاکمیت دموکراسی سرمایه داری وجود نداشته است ، بلکه حتی همیشه به صورت ظاهری تنها اقلیت کوچکی از کارگران از ایده شورش حمایت کرده اند . به همین دلیل، با هوش ترین عناصر کمونیست بین الملل قبلی در ۱۹۲۲-۲۳ پس از زمان اندکی با هواداری از انتخابات پارلمانی دولت های کارگری به عنوان گام اول به سوی گسست، بازگشت به رویکرد کائوتسکی را آغاز کردند.

ترازنامه نافذ [۲۰] کارمن سیریانی جامعه شناس از تلاش های قرن بیستم در تحول ضد سرمایه داری نشان می دهد که حتی زمانی که اشتیاق برای تحول بی درنگ سوسیالیستی در بین زحمتکشان عمیق ترین اشتیاق است، حمایت از جایگزینی حق رای عمومی و دموکراسی پارلمانی با شوراها کارگری ، یا دیگر سازمان های قدرت دوگانه ، همیشه در حاشیه باقی مانده است. این امر حتی قبل از آن که ظهور استالینیزم [۲۱] جاذبه مردمی مدل ۱۹۱۷ را بفروشد مصداق داشت - و هیچ دلیل محکمی برای این که فکر کنیم این امر در آینده تغییر خواهد کرد وجود ندارد.

لنینیست ها به ندرت با این واقعیت ها دست و پنجه نرم کرده اند ، توضیح اجباری برای آن ها را به حال خود بگذاریم . به عبارت دیگر، آن ها تصور کرده اند، اما عملاً نشان نداده اند ، که قدرت دوگانه / مدل شورشی ۱۹۱۷ روسیه - انقلابی که نظامی استبدادی [۲۲] ، غیر سرمایه داری را سرنگون کرد، نه یک نظام پارلمانی را- برای دموکراسی های سرمایه داری [۲۳] مناسب است . به همین شکل ، پست در هیچ موردی شاهی برای ادعای خود که



تنها شوراهای کارگران ، نه یک دولت تحت هدایت سوسیالیستی منتخب آرای عمومی ، می توانند گسست از سرمایه داری را هدایت کنند ارائه نمی کند.

لنینیست ها با معلوم بودن ناتوانی آن ها برای ارائه یک مورد پایدار مثبت برای یک راهبرد شورشی ، آتش خود را بر افشا خطرات و تنش های تلاش برای استفاده از نظام موجود برای تحول سوسیالیستی متمرکز کرده اند. بسیاری از این هشدارها [۲۴] قابل دسترسند . در واقع ، مارکسیست های سوسیالیست دموکراتیک مانند کائوتسکی و رالف میلی بند [۲۵] برخی از انتقاد های مخرب سوسیالیست های در قدرت را نوشته اند . موانع مشخص شده از سوی پست سال ها پیش در بدگویی های [۲۶] کائوتسکی از سوسیالیست های رفورمیست فرانسوی و ارزیابی قاطع [۲۷] میلی بند از دولت اتحاد مردمی سالوادور آلنده در شیلی با بلاغت بیان شده بود.

پست در یاد آوری آن که یک دولت چپ گسست گرای انتخاب شده برای نظام موجود با خرابکاری بی امان و بدتری از سوی سرمایه داران ، دستگاه های سرکوب ، و بوروکرات های دولتی مواجه خواهد شد محق است. اما در غیاب یک بدیل پایدار، آن موانع برای رد نظر کائوتسکی برای یک مسیر دموکراتیک به سوسیالیسم بسنده نیستند. و برعکس ادعاهای پست ، کائوتسکی از چالش های ذاتی رو در روی راهبرد خود آگاه بود- و چشم اندازی را برای چگونگی غلبه منطقی بر این موانع ترسیم کرد.

باید از همان ابتدا یادآوری شود که کائوتسکی از مطرح کردن یک موضع جامد یا تفصیلی در باره آن که گذار به سوسیالیسم چگونه می تواند حرکت کند خود داری [۲۸] کرد . تاریخ هم برای یک چنین یقینی غیر قابل پیش بینی بود : " من کاملا قانع شده ام که وظیفه ما اختراع دستور غذا برای آشپزخانه آینده نیست ... در این عرصه (انقلاب) باز هم ممکن است شگفتی های بسیاری بر ما ظاهر شود."

باید گفت که کائوتسکی هیچ توهمی در باره امکانات مسالمت آمیز و استفاده تدریجی از نهادهای نظام موجود برای تحقق سوسیالیسم نداشت . به نظر او [۲۹]، عمق تضادهای طبقاتی به معنی آن است که " پرولتاریا هرگز نمی تواند قدرت دولتی را با هیچ طبقه دارایی تقسیم کند." به همین دلیل ، او ادعاهای ادوارد برنشتاین "ریوزیونیست" را که کارگران می توانند در زمانی با یک وزیر بر نظام غلبه کنند به شدت رد [۳۰] کرد.

پست به نادرست ادعای کند که کائوتسکی و دیگر سوسیالیست های دموکراتیک " از آن که چگونه کنترل سرمایه بر سرمایه گذاری اولین خط دفاع آن ها در برابر تلاش ها برای استفاده از مقام انتخابی برای سر نگونی سرمایه داری است چشم پوشی می کنند." در واقع ، کتاب کلاسیک انقلاب اجتماعی [۳۱] با نفوذ ۱۹۰۲ کائوتسکی می گوید که مانع اصلی در برابر یک دولت چپ می تواند قدرت اقتصادی و مقاومت کسب و کار بزرگ باشد.



یکی از مختصات وضع کنونی در واقع ، همان طور که پیش از این خاطر نشان کردیم ، دیگر دولت ها نیستند که سخت ترین مقاومت را به ما عرضه می کنند ... بلکه (بهره کشان سرمایه دار) بایی پروایی و شدیدتر تر از خود دولت ، که دیگر نه بر بالای سر آن ها بلکه بیشتر زیر پای آن ها می ایستند، از نیروهای خود استفاده می کنند.

کائوتسکی می گفت که مقاومت در برابر یک دولت سوسیالیست به صورت دموکراتیک انتخاب شده را باید از داخل ساختار حکومتی موجود - اول وقبل از همه ارتش - هم انتظار داشت. بنا براین او همیشه اصرار می کرد که سرنگونی حاکمیت سرمایه مستلزم [۳۲] منحل کردن ارتش و مسلح کردن مردم است . همان طور که یاد آور شد [۳۳] ، ارتش " مهم ترین " ابزار حکومت است.

کائوتسکی پیش بینی کرد امکان ندارد سرمایه داران به تصمیمات دولت سوسیالیست ، حتی اگر پشتوانه انتخاباتی اکثریت مردمی را داشته باشد احترام بگذارند. به همین دلیل ، "مبارزه تعیین کننده ی" [۳۴] سیاسی و نهادی گسست را باید انتظار داشت و برای آن آماده بود . بنا براین آن طور که کائوتسکی در سال ۱۹۰۹ توضیح داد [۳۵] فعالیت پارلمانی برای تحول سوسیالیستی کافی نیست :

لحظه ای تصور کنید که فعالیت پارلمانی ما اشکالی به خود می گرفت که برتری بورژوازی را تهدید می کرد . چه اتفاقی می توانست رخ دهد ؟ بورژوازی باید برای پایان دادن به اشکال پارلمانی تلاش می کرد . به ویژه ترجیح می داد آن را با رای گیری عمومی ، مستقیم و مخفی تا تسلیم بی سر و صدا به پرولتاریا انجام دهد. بنا براین به ما فرصت انتخاب آن که آیا باید خودمان را به یک مبارزه صرفا پارلمانی محدود خواهیم کرد داده نمی شود .

کائوتسکی برای شکست چنین مقاومتی از سوی طبقه حاکم ، از آن که کارگران از اسلحه اعتصاب عمومی [۳۶] استفاده کنند حمایت می کرد . او همچنین تاکید کرد [۳۷] که اگر چه مارکسیست ها آرزومند و هوادار انقلاب مسالمت آمیز هستند ، اما در صورت لزوم برای حفظ برنامه دموکراتیک خود باید برای استفاده از نیرو آماده باشند . سرمایه داران ممکن است خشونت را حتی اگر سوسیالیست ها آن را محکوم کنند رد نکنند.

مقاومت در برابر تحول سوسیالیستی می تواند از بوروکراسی حکومتی هم ناشی شود. در ارزیابی کائوتسکی [۳۸] ، افزایش قدرت بخش اجرایی و مقامات دولتی غیر منتخب از قبل به صورت مهملکی قدرت پارلمان به صورت دموکراتیک انتخاب شده را تضعیف کرده بود . با دعوت به دنبال کردن مسیر ایجاد شده با کمون پاریس ۱۸۷۱ ، که در آن تمام مقامات حکومتی انتخابی از پایین هستند ، او استدلال [۳۹] کرد که دموکراسی نمایندگی با " جامع ترین گسترش خود گردانی ، انتخاب مردمی تمام مقامات (حکومتی) و اطاعت تمام اعضا نهادهای نمایندگی از کنترل و انضباط مردم سازمان یافته " باید به صورت رادیکالی تعمیق یابد.



با معلوم بودن ماهیت ضد دموکراتیک دولت های مدرن ، کائوتسکی نتیجه [۴۰] گرفت که اشکال اصلی حاکمیت موجود - بااستثنای مهم پارلمان های به صورت دموکراتیک انتخاب شده - نمی تواند از سوی طبقه کارگر برای آزادی خود مورد استفاده قرار گیرد :

پرولتاریا و نیز خرده بورژوازی ، از طریق این نهادها هرگز قادر به اداره دولت نخواهند بود. این تنها به خاطر آن نیست که سپاه افسران ، راس بوروکراسی و کلیسا همیشه از طبقات بالاستخدام شده اند و با ارتباط های صمیمی به آن ها پیوسته اند. این ماهیت آن هاست که این نهاد های قدرت برای مطرح کردن خود در بالای سر توده مردم در راستای حکومت بر آن ها ، به جای خدمت به آن ها تلاش می کنند ، که به معنی آن است که آن ها تقریباً همیشه ضد دموکراتیک خواهند بود.

هم خط با این رویکرد، کائوتسکی اصرار داشت که مبارزه برای جمهوری دموکراتیک [۴۱] - دموکراتیزه کردن کامل رژیم سیاسی ، انتخابات مقامات ، منحل کردن ارتش موجود، و غیره- جزهسته مرکزی سیاست های سوسیالیستی است.

در عمل

پویایی راهبرد کائوتسکی در عمل با انقلاب ۱۹۱۷-۱۹۱۸ فنلاند [۴۲] نمایش داده شده بود . بر خلاف اکثر احزاب سوسیال دموکراتیک آن دوران، سوسیال دموکراسی فنلاند [۴۳] تحت هدایت کادر جوان "کائوتسکیست ها" با رهبری اوتوکوزینن Otto Kuusinen پایبندی خود به سوسیالیسم دموکراتیک رادیکال را حفظ کرد. سوسیالیست های فنلاندی در سال ۱۹۱۶ اکثریت پارلمانی را با سازمان دادن برد بارانه و آموزش آگاهی طبقاتی کسب کردند ، که در تابستان ۱۹۱۷ نیروی راست را به منحل کردن پارلمان وادار کرد، و این امر به نوبه ی خود در ژانویه ۱۹۱۸ جرقه انقلاب تحت رهبری سوسیالیست ها را شعله ور کرد . ترجیح راهبرد دفاعی پارلمانی از سوی سوسیال دموکراسی فنلاند ، آن را از سرنگونی [۴۴] حاکمیت سرمایه داری و گام برداشتن به سوی سوسیالیسم باز نداشت.

متأسفانه ، از زمان (انقلاب) فنلاند در عمل خیلی کم برای (تحقق) این راهبرد تلاش شده است. تقریباً به مدت یک قرن، بخش زیادی از چپ افراطی از لحاظ سیاسی دچار سر در گمی بوده است و با تلاش برای عمومیت دادن به تجربه بلشویکی [۴۵] در بسترهای سیاسی غیر استبدادی به حاشیه رانده شده اند. هم زمان ، اکثریت بزرگی از دولت های چپ منتخب به خاطر تعدیل فشار بوروکراسی کار [۴۶] و قدرت عظیم اقتصادی طبقه سرمایه دار هرگز برای حرکت به سمت مسیر پیشنهادی کائوتسکی تلاش نکرده است .

این ها برای هر راهبرد سوسیالیستی موانعی جدی هستند. اما موانعی غیر قابل عبور نیستند. تجربه فنلاند و پی آمد تاریخی ثبت شده نشان می دهد که فشار بر دولت های چپ برای در پیش گرفتن راه به سوی گسست مستلزم یک جریان مارکسیست با نفوذ [۴۷] سازمان گر پای بند به مبارزه برای راهبرد سوسیالیسم دموکراتیک - و اراده برای پیش بردن روند های انقلابی در مواجهه با فشارهای حتمی از سوی سرمایه داران و مقامات کارگری میانه روست.



اجتناب از بن بست دموکراتیزه شدن اجتماعی [۴۸] در راس همه مستلزم درجه بسیار زیاد و پایدار اقدام توده ای و سازمان مستقل طبقه کارگر در خارج از پارلمان خواهد بود. بدون این، حتی خوش نیت ترین دولت سرنگون خواهد شد.

ترکیب موثر اقدام توده ای و کار انتخاباتی همیشه آسان نیست. اما، امکان پذیر [۴۹] است. پست زمانی که می نویسد قیام "آموزگاران" تا زمانی که با انتخاب - ایجاد اعتصاب های محل و اقدامات توده ای یا تکیه بر دوستان منتخب کارگران - مواجه شود ادامه دارد و ادامه خواهد داشت، تا حد زیادی در این که این ها (اعتصاب ها و تکیه بر دوستان منتخب کارگران - مترجم) ذاتا مخالف هم دیگر هستند اغراق می کند.

این گزینه ای کاذب است. کار انتخاباتی طبقه کارگر و خویش فعالی توده می تواند و اغلب یک دیگر را تغذیه می کنند. در واقع، اعتصاب های ۲۰۱۸ معلمان، به ویژه در ویرجینیای غربی [۵۰] و آریزونا [۵۱]، تا حدی از انتخابات دور اول برنی ساندرز در سال ۲۰۱۶ الهام گرفته بودند. امروز اتحادیه های آموزگاران و فعالین در سراسر کشور فرصت گسترش حرکت اعتصابی را به شکل ابتکارهای انتخاباتی [۵۲] مالیات ثروتمندان و تشکیلاتی [۵۳] مانند مربیان برای برنی را دارند تا چالشی سیاسی را برای طبقه میلیاردر ایجاد کنند. و ساندرز، همچنان که در سال ۲۰۱۶ انجام داد، دوباره به صورت فعالی کارزار انتخاباتی خود را برای ترویج [۵۴] اعتصاب ها، و دیگر اقدامات پایین به بالای طبقه کارگر مورد استفاده قرار می دهد. مرور تنش های انتخاباتی و کار جنبش توده ای هنر سیاست های سوسیالیستی است - هیچ فورمول ابدی وجود ندارد.

این در واقع امروز اهمیت دارد

ما هرگز بدون یک راهبرد واقع گرایانه برای پیروزی بر سرمایه داری پیروز نخواهیم شد. اول بدون پیروزی دموکراتیک انتخاباتی، سوسیالیست ها مشروعیت مردمی و قدرت لازم برای هدایت موثر و ضد سرمایه داری گسست را نخواهند داشت.

اما ترمیم بهترین ارثیه کائوتسکی نه تنها برای اهداف دراز مدت ما مهم است، بلکه توسعه مفهوم مارکسیستی راه دموکراتیک به سوسیالیسم او حداقل سه پی آمد عملی بلافصل دارد.

اول، دوری از تصورات دگماتیک نسبت به تعمیم پذیری مدل ۱۹۱۷ می تواند به کنار گذاشتن دیگر دگم های سیاسی، از جمله در موضوعات مبرمی مانند چگونه [۵۵] یک جریان مارکسیست بسازیم و آیا خوب است برای همیشه خط انتخاباتی [۵۶] حزب دموکراتیک مورد استفاده قرار گیرد کمک می کند. اگر چه هنوز درس های مثبتی برای آموختن از بلشویسم و انقلاب روسیه وجود دارد، اما عصر ایجاد گروه های کوچک که هر یک با مفهوم ویژه ی خود از تداوم لنینیستی دفاع می کنند خوشبختانه تمام می شود.

دوم، ترمیم راهبرد کائوتسکی می تواند سوسیالیست ها را به تمرکز بیشتر بر مبارزه برای دموکراتیزه کردن رژیم سیاسی [۵۷]، سنتی که از عصر انترناسیونال دوم فراموش شده است



برانگیزد. همان طور که عموماً لیبرال ها و سوسیال دموکرات ها حاکمیت ها و ساختار های دولتی موجود را می پذیرند، لنینیست ها هم چون برای عدم مشروعیت کامل حاکمیت کنونی تلاش می کنند اغلب به مبارزه فعالانه برای اصلاحات دموکراتیک مهم تمایل داشته اند.

مارکسیست های سوسیالیست دموکراتیک ، بر تکیه و گسترش نهاد های دموکراتیک جاری ما - در حقیقت همه ی آن چیزی که با مبارزه طبقه کارگر به دست آمده است [۵۸] - به عنوان نقطه پرشی برای تحول ضد سرمایه داری تلاش می کنند. در کشوری مانند ایالات متحده ، با سیستم سیاسی به شدت غیر دموکراتیک [۵۹] آن ، به ویژه طرح مبارزه برای دموکراسی سیاسی فوری [۶۰] است .

در نهایت ، حفظ بهترین عناصر رویکرد کائوتسکی به چپ گراها کمک می کند تا حوزه انتخاباتی را جدی تر بگیرند. پس از دهه ها که جنبش گرایی [۶۱] غیر سیاسی بر چپ افراطی مسلط شد ، حمایت [۶۲] پایدار از دموکرات های جریان اصلی که جایگاه "مترقی" را گسترده تر تعریف می کند، سیاست های توده ای طبقه کارگر سرانجام در حال بازگشت است. برنی ساندرز [۶۳]، الکساندریا اوکازویو کورتز [۶۴] ، و دیگر رادیکال های جدیداً انتخاب شده [۶۵] انتظارات زحمتکسان را بالا برده و سیاست های ملی را تغییر دادند . سوسیالیست ها باید در این قیام انتخاباتی برای ارتقا جنبش های مردمی و برای سازمان دادن صد ها هزار نفر در سازمان های مستقل طبقه کارگر شرکت کنند.

اگر چه نگاه دموکراتیک رادیکال کائوتسکی قطعاً کلام آخر در سیاست های مارکسیستی نیست ، اما نقطه آغازی عالی است . کائوتسکی حق داشت - و سوسیالیست های امروز به زودی آن را بهتر درک خواهند کرد .

منبع: ژاکوبین www.jacobinmag.com

پی نوشت:

[۱] www.jacobinmag.com

[۲] www.jacobinmag.com

[۳] www.jacobinmag.com

[۴] drive.google.com

[۵] www.marxists.org

[۶] www.marxists.org

[۷] [https://drive.google.com/file/d/1oafkrUm_dO_zahHRDgC-](https://drive.google.com/file/d/1oafkrUm_dO_zahHRDgC-EAEF44ZT1h94/view)

EAEF44ZT1h94/view

[۸] www.ernestmandel.org



www.jacobinmag.com [٩]
jacobinmag.com [١٠]
www.marxists.org [١١]
www.marxists.org [١٢]
books.google.com [١٣]
weeklyworker.co.uk [١٤]
www.scribd.com [١٥]
www.historicalmaterialism.org [١٦]
www.jacobinmag.com [١٧]
drive.google.com [١٨]
www.marxists.org [١٩]
drive.google.com [٢٠]
jacobinmag.com [٢١]
books.google.com [٢٢]
socialistforum.dsausa.org [٢٣]
www.jacobinmag.com [٢٤]
socialistforum.dsausa.org [٢٥]
drive.google.com [٢٦]
jacobinmag.com [٢٧]
www.marxists.org [٢٨]
www.marxists.org [٢٩]
www.marxists.org [٣٠]
www.marxists.org [٣١]
www.marxists.org [٣٢]
drive.google.com [٣٣]
www.marxists.org [٣٤]
books.google.com [٣٥]
drive.google.com [٣٦]
drive.google.com [٣٧]
drive.google.com [٣٨]
communiststudents.org.uk [٣٩]
blanqui.kingston.ac.uk [٤٠]
johnriddell.wordpress.com [٤١]
www.jacobinmag.com [٤٢]
drive.google.com [٤٣]



johnriddell.wordpress.com [٤٤]
www.jacobinmag.com [٤٥]
solidarity-us.org [٤٦]
johnriddell.wordpress.com [٤٧]
www.marxists.org [٤٨]
global.oup.com [٤٩]
www.jacobinmag.com [٥٠]
www.jacobinmag.com [٥١]
www.reuters.com [٥٢]
medium.com [٥٣]
jacobinmag.com [٥٤]
johnriddell.wordpress.com [٥٥]
www.jacobinmag.com [٥٦]
socialistcall.com [٥٧]
www.amazon.com [٥٨]
socialistcall.com [٥٩]
socialistforum.dsaua.org [٦٠]
jacobinmag.com [٦١]
inthesetimes.com [٦٢]
jacobinmag.com [٦٣]
www.jacobinmag.com [٦٤]
jacobinmag.com [٦٥]

Kautsky and the Parliamentary Road to Socialism – A Reply to Eric - [٦٦]
Blanc, Socialist Alternative July 18, 2019, 907
Rob Rooke- [٦٧]



کانوتسکی و مسیر پارلمانی به سوسیالیسم، پاسخی به اریک بلانک راب رووک، ترجمه ی: مسعود امیدی- داود جلیلی

ما در آمریکا در یک دوره ی تاریخی آشفته ای زندگی می کنیم. در حالی که ریاست جمهوری ترامپ شاهدی بر این حقیقت است، ما همچنین شاهد ظهور دوباره ی اعتصابات، رشد یک چپ نو با سوسیالیست های دموکراتیک آمریکا [۶۸]، ارتقا خیره کننده آلکساندریا اوکازویو کورتز [۶۹] به مرکز سیاست های آمریکا بوده و در حال حاضر نیز شاهد احتمال ریاست جمهوری برنی ساندرز هستیم. اریک بلانک در مقاله ی اخیر خود در مجله ی ژاکوبین [۷۰] در مورد اینکه "چرا کانوتسکی حق داشت؟" (۲۰۱۹/۲/۴) آشکارا هدف کمک به فعالان جدیدتری را دنبال می کند که با این مسئله دست به گریبانند که سوسیالیست ها چگونه می توانند موفقیت های انتخاباتی را به تغییر سیستم و پایان دادن به سرمایه داری ارتقاء دهند. این مقاله با فراتر رفتن از کاندیداهای کنونی، به اهمیت ایجاد جنبش ها و طرفداری از لزوم ایجاد یک جریان مارکسیستی در داخل سوسیالیست های دموکراتیک آمریکا بحث می کند. همه ی اینها بسیار مثبت است.

تجربه ی اخیر دولت ائتلافی سیریزا در یونان و امکان انتخاب دولت کوربین در بریتانیا، بحثی در مورد مسیر رفتن به سوسیالیسم و نقش یک حزب چپ در پارلمان ایجاد می کند که بحثی حیاتی برای فعالان است. به همین دلیل است که آلترناتیو سوسیالیستی [۷۱] از این بحث استقبال می کند.

در بیشتر قرن گذشته تقریباً نیمی از جهان در جوامعی زندگی می کردند که سرمایه داری را برانداخته بودند. این روند با تصرف قدرت توسط طبقه ی کارگر در روسیه در سال ۱۹۱۷ آغاز شد. با وجود انحطاط سیاسی اتحاد جماهیر شوروی، بحران سرمایه داری در قرن بیستم به طور مداوم کارگران را به سمت انقلاب سوق داد. این امر بسیار اهمیت دارد که کسانی که امروز برای یک جامعه ی دموکراتیک و سوسیالیستی مبارزه می کنند، با آن روندهای انقلابی آشنا شوند تا به ما در درک چگونگی ارزیابی طبقه ی کارگر از سازمان های خود بر اساس پیروزی ها و شکست هایش و همچنین نقشی که یک جریان و حزب مارکسیستی می تواند بازی کند، یاری رساند.

بلانک به درستی گروه های اولترا چپی را که "براساس اصول"، مخالف مشارکت در پارلمان ها هستند و استراتژی انقلابی را به مسئله ی "کسب قدرت" تقلیل می دهند، مورد انتقاد قرار می دهد.



با این حال بلانک با مقایسه ی متقابل بین لنین و کائوتسکی و لنین و انقلاب های فنلاندی، از خواننده می خواهد که از دو مفهوم قطبی اشتباه یکی را برگزیند. نتایج این مقاله با چشم پوشی از مهم ترین درس های هر انقلاب ، غیرمنصفانه بوده و بدآموزی هایی برای فعالان جوان سوسیالیست در پی خواهد داشت.

آیا دیدگاه کائوتسکی برای دوران کنونی مناسب است؟

کارل کائوتسکی یک تئوریسین برجسته ی سوسیالیست در زمان ظهور سرمایه داری آلمان در اواخر قرن نوزدهم بود ، هنگامی که برای اولین بار این ایده که سوسیالیسم می تواند از طریق اصلاحات قانونگذاری فزاینده جایگزین سرمایه داری شود، در بین رهبران اتحادیه های کارگری و در جناحی از حزب سوسیال دموکرات آلمان [۷۲] ایجاد شد.

کائوتسکی در ابتدا به دلیل نتایجی که مارکس از تجربه ی کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ که طبقه کارگر به مدت سه ماه قدرت را در دست داشت، مطرح کرده بود، با این رفورمیسم مخالف بود. کائوتسکی و لنین با مارکس موافق بودند که یک باره نمی توان بر دستگاه دولت قدیمی سرمایه داری غلبه کرد ، بلکه لازم است منحل و با دولت دموکراتیک کارگران جایگزین شود .

آنگونه که خود بلانک اشاره می کند، کائوتسکی سرانجام طعمه ی رفورمیسم شد. با شروع جنگ جهانی اول، کائوتسکی به همراه رهبری حزب سوسیال دموکرات ، انترناسیونالیسم سوسیالیستی را رد کردند و از بسیج جنگی طبقه ی حاکم آلمان حمایت کردند. این خیانت تاریخی که تقریباً توسط همه ی رهبران احزاب کارگری در اروپا تکرار شد ، منجر به مرگ ۱۶ میلیون کارگر شد. در جریان جنگ، انقلاب در سراسر اروپا گسترش یافت.

پارلمان فنلاند و حزب

اصل حرف بلانک در این مقاله بیانگر این ایده است که انقلاب روسیه برای توده های کار و زحمت در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری مناسب نیست و اینکه ما در انقلاب سالهای ۱۸-۱۹۱۷ فنلاند مدل جدیدی برای "مسیر پارلمانی به سوی سوسیالیسم" را که کائوتسکی حامل آن بود، خواهیم یافت.

فنلاند و روسیه در زمان این انقلاب ها با مشیت آهنین زیر سلطه ی تزار اداره می شدند و آزادی های انتخاباتی محدودی داشتند. سیستم سیاسی روسیه از مالکان بزرگ و سرمایه داران نوپا طرفداری می کرد و از برخوردار شدن کارگران و دهقانان فقیر - اکثریت قریب به اتفاق جمعیت - از هرگونه قدرت سیاسی جلوگیری می کرد. دوما که توسط تزار ایجاد شد به هیچ وجه پارلمان واقعی بورژوازی نبود. قدرت بسیار محدودی داشت و می توانست در هر زمان توسط تزار منحل شود. در حقیقت ، خواست اصلی اپوزیسیون ضد تزار یک دموکراسی پارلمانی واقعی بود. با این حال بلشویک ها جناح چپ حزب کارگر سوسیال دموکراتیک روسیه، در بیشتر انتخابات ها شرکت کردند و توانستند نمایندگان را برای نمایندگی در دوما انتخاب کنند. براساس کتاب، بلشویک ها



در دومای تزاری [۷۳] نوشته ی الکسی بدایف [۷۴]، پشتیبانی ۸۸ درصد از یک میلیون کارگر صنعتی را که در انتخابات ۱۹۱۲ رای دادند ، به دست آوردند.

تزار به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ در فنلاند که بخشی از امپراتوری روسیه بود، در سال ۱۹۰۷ ، پارلمان را محدود کرد. بین سال های ۱۹۰۸ و ۱۹۱۶ قدرت پارلمان فنلاند تقریباً به طور کامل توسط نیکلای دوم تزار روسیه با دولتی که توسط افسران ارتش امپراتوری روسیه در دوره ی دوم "روسی سازی" [۷۵] تشکیل شد، خنثی شد. مجلس منحل شد و تقریباً همه ساله انتخابات جدید برگزار می شد. هنگامی که در انتخابات سال ۱۹۱۶ حزب سوسیال دمکرات فنلاند اکثریت را کسب کرد، تزار بار دیگر پارلمان را تعطیل کرد. در نتیجه فنلاند برخلاف آلمان کائوتسکی یا همسایه ی سوئدی فنلاند ، ثبات سیاسی طولانی مدتی را ، که در آن ها ایده های رفورمیستی قوی تر و احزاب سوسیالیستی بوروکراتیک تر شدند تا آنجا که بیشتر تحت تسلط مقامات اتحادیه های صنفی و نمایندگان پارلمان قرار داشتند تجربه نکرد.

بلانک پیروزی انتخاباتی حزب سوسیال دموکرات فنلاند را به "سازماندهی و آموزش بردبارانه آگاهی طبقاتی " نسبت می دهد که درست است اما تغییر چشمگیر آگاهی ناشی از رویدادها، به ویژه جنگ را از قلم می اندازد. فنلاند پیشرفت اقتصادی مداوم و تدریجی را تجربه نکرد ، بلکه در این دوره بسیار بی ثبات و از بسیاری جهات بیشتر شبیه به تجربه ی روسیه بود. سوسیالیست های روسی و فنلاندی نیز در گفت و گوی مداوم بودند و رویکرد صحیح بلشویک ها در برابر ستم ملی و حمایت از حق خودمختاری فنلاند، این روابط را تقویت کرده بود. هنگامی که الکساندرا کولونتای رهبر بلشویک روس در کنگره ی ژوئن ۱۹۱۷ حزب سوسیال دموکرات فنلاند خواستار انقلاب سوسیالیستی و حق استقلال فنلاند شد، به شدت مورد تشویق قرار گرفت. بلشویک ها عمیقاً انترناسیونالیست بودند و این امر در حضور بسیاری از یهودیان ، گرجی ها ، اوکراینی ها و سایر اقلیت های ملی در بین رهبری آن ها بازتاب داشت.

این عقیده که سوسیالیست های فنلاند "تحت هدایت کادر جوانی از « کائوتسکیست های جوان « به رهبری اوتو کوزینن [۷۶] قرار داشتند"، تصویری یک طرفه از این دوره است. کوزینن با پیروزی نیروهای سفید در ماه مه سال ۱۹۱۸ ، در اواخر این سال از فنلاند فرار کرد، به بلشویک ها پیوست و در تبعید حزب کمونیست فنلاند را تأسیس کرد. متأسفانه او بعداً در کنار استالین در مقابل تروتسکی قرار گرفت . نوشته های کائوتسکی توسط سوسیالیست های فنلاند بسیار مورد مطالعه قرار می گرفت، اما تنها تا زمانی که ایده های سودمندتر تئوریک براساس تجربه ی غنی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ از راه برسد.

چگونه انقلاب فنلاند پدیدار شد؟

انقلاب فنلاند در اواخر سال ۱۹۱۷ پس از شکست انتخاباتی حزب سوسیال دموکرات در آن سال آغاز شد. با افزایش اعتصابات و تظاهرات، تنش ها بالا گرفت. طبقه ی سرمایه دار



فنلاند شبه نظامیان مسلح ضدسوسیالیستی را در جهت تجهیز برای گردن زدن جنبش سوسیالیستی و در برابر تهدید یک فنلاند بلشویکی سازمان دهی کرد.

رهبران حزب سوسیال دموکرات، فدراسیون اتحادیه ها و گارد سرخ (رزمندگان مسلح دفاع از خود کارگران) در شکلی جدید یعنی شورای مرکزی انقلابی سازمان یافتند. شورا اعتصاب عمومی را به عنوان نمایش قدرت در برابر طبقه ی سرمایه دار آغاز کرد. اعتصاب، سرتاسر فنلاند را فلج کرد و کارگران برای دستیابی به قدرت آماده بودند. اما رهبری کارگران در مسیر پیشروی دچار انشعاب شد و اعتصاب عمومی پایان یافت. این یک اشتباه اساسی بود که به طبقه ی حاکم فرصت تجهیز دوباره را داد.

در این هنگام سرمایه داران فنلاند با حمایت آلمان، جنگی داخلی را آغاز کردند که ۲۰,۰۰۰ نفر در آن کشته شدند. بلانک هیچ اشاره ای به این موضوع نمی کند. پس از پیروزی رئیس جمهور ۱۰,۰۰۰ فعال دیگر نیز اعدام شدند و حدود ۵٪ از کل جمعیت فنلاند گرفتار اردوگاه های کار اجباری سیاسی شدند. اگر شما از انقلاب فنلاند به عنوان الگوی خود برای "راه دموکراتیک به سوی سوسیالیسم" استفاده می کنید، این (رخ دادها) چیز کوچکی نیست که (به توان) از آن چشم بپوشید. این شکست هولناک به فنلاند اجازه داد تا آغازگر تهاجم کشورهای امپریالیستی به اتحاد جماهیر شوروی جوان توسط ۲۱ ارتش از جمله ایالات متحده با هدف بازگرداندن سرمایه داری به روسیه باشد. بلشویک ها تا سال ۱۹۲۱ این حمله ها را دفع کردند، اما با هزینه ای بسیار سنگین برای دموکراسی سوسیالیستی ای که برای استقرار آن تلاش می کردند.

چرا انقلاب روسیه هنوز از اهمیت برخوردار است؟

سرمایه داری، با ارتشی از دانشگاہیان، کتاب های زیادی را با هدف بدنام کردن انقلاب بلشویکی تولید کرده است. به دانش آموزان اینطور آموزش داده می شود که انقلاب واقعی مردم در سال ۱۹۱۷ در حال شکوفایی بود که توسط قیامی به رهبری یک گروه توطئه گر یعنی بلشویک ها که یک دیکتاتوری را پایه گذاری کردند، ربوده شد. تمام تاریخ های بورژوائی از سال ۱۹۱۷ نسخه هایی پیرامون این زمینه ی اصلی هستند. آنها نمی توانند بپذیرند که توده های کارگر می توانند شروعی موفق برای ایجاد یک دولت کارگری دموکراتیک را انتخاب نمایند. متأسفانه بلانک پیرامون این دیدگاه نادرست اما رایج جست و خیز می کند.

هنگامی که در فوریه ی ۱۹۱۷ انقلاب در روسیه آغاز شد، تزار زندانی شد، اما یک دولت موقت ائتلافی به قدرت رسید که از به چالش کشیدن قدرت سرمایه داران و زمینداران امتناع ورزید و جنگ امپریالیستی را ادامه داد. بلشویک ها (واژه ای روسی برای "اکثریت") که نمایندگان شان در دوما به دلیل مخالفت با جنگ تبعید شده بودند، در طی هشت ماه بعد تقریباً با پیوستن نزدیک به یک چهارم میلیون نفر به این حزب، محبوبیت فزاینده ای پیدا کردند.

شوراهای کارگری



طبقه ی کارگر در شرایط تحولات سریع یک وضعیت انقلابی ، ساختارهایی را که برای رشد و پیشرفت مناسب ببیند، مورد استفاده قرار می دهد. به عنوان مثال ، کارگران در اعتصاب ها انواع ساختارهایی را که به آن ها اجازه دهد تا از نهادهای رسمی اتحادیه ای تنبیل – و گاه بیش از حد متمرکز فراتر روند بخواهند گزید. به عنوان مثال سال گذشته این اتفاق در نتیجه ی اعتصاب تاریخی معلمان در غرب ویرجینیا روی داد. این ارگان ها می توانند ساختارهای اتحادیه ای موجود را تکمیل یا با آنها برخورد کنند. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بدنه ای متشکل از ۳۰-۴۰ کارگر از تعدادی از محل های کار در سن پترزبورگ، پایتخت، برای سازمان دهی یک اعتصاب عمومی سیاسی گردهم آمدند. این کمیته ی اعتصاب با نمایندگانی که مستقیماً در محل های کار انتخاب شدند و در معرض فراخوان فوری بود، پر شد. این کمیته تبدیل به اولین شورا (در روسیه به عنوان پایه ی مادی برای حاکمیت اتحاد شوروی) شد. این روش سازمانی به کارگران این امکان را می داد تا کاملاً در تعیین جهت انقلاب درگیر شوند. این نمونه در سراسر کشور تکرار شد زیرا نیازهای جنبش را برآورده می کرد.

پس از انقلاب فوریه ی ۱۹۱۷ هنگامی که بیشتر رهبران بلشویکی هنوز در تبعید بودند، طبقه ی کارگر شوراها را بازسازی کرد. سربازان و ملوانانی که اساساً از میان دهقانان برآمده بودند، نیز این سازمان های نمایندگی انقلابی را ایجاد کردند که انتخابات مکرر برگزار کرده و بیانگر روحیات و عقاید مردم عادی در یک لحظه ی معین بودند. آن ها در شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و ملوانان سراسر شهر به هم پیوستند و روان ترین، دموکراتیک ترین و شفاف ترین شکل های دموکراسی بودند که تا آن زمان ابداع شده بود.

بلشویک ها با وجود اینکه هنوز در شوراها اکثریت نداشتند، خواستار انتقال "همه ی قدرت به شوراها" به عنوان روشن ترین راه در جهت قدرت کارگران شدند. آن ها برای ایجاد یک دموکراسی کامل تر و بدون نمایندگی از طرف کارفرمایان اقدام به کار کردند. طبقه ی سرمایه دار تحت سازمان دهی ژنرال کورنیلوو در سپتامبر سال ۱۹۱۷ در برابر اکثریت بلشویکی در شوراها مبادرت به انجام یک کودتای نظامی کرد که توسط کارگران و سربازان پتروگراد شکست خورد. هنگامی که دومین کنگره ی شوراهای سراسر روسیه در ماه اکتبر با اکثریت بلشویکی و یک حزب انقلابی سوسیالیست چپ (یک حزب مهم دهقانان) برگزار شد، آن ها جایگزین دولت موقت از بین رفته شدند و برای گرفتن قدرت از زمینداران و سرمایه داران، گام های مشخصی برداشتند. آن ها سربازان و کارگران را برای به دست گرفتن همه ی وظایف دولت گسیل داشته و سران ارتش و دولت سرمایه داری گذشته را دستگیر کردند. این اقدامات "خشن" بخش مهمی از سرنگونی سرمایه داری بود که صرفاً در روسیه با تعهد سترگی به انجام رسید. این جوهر شورشی انقلاب منجر به یک انقلاب نسبتاً خونین شد.

در طی چند روز قدرت گرفتن شوراها در روسیه، آنها در برابر آن اعلام جنگ کردند، تمام زمین به دهقانان داده شد. تمام مال الاجاره ها لغو شد، مستعمرات سابق روسیه برای اعلام استقلال آزاد شدند، تبعیض و نابرابری نسبت به زنان ممنوع شد، حق طلاق سریع پذیرفته شد، بانک ها ملی شدند



و از هم جنس‌گرایی جرم زدایی صورت گرفت. ساختن جهانی عاری از استثمار و ظلم همانگونه که استراتژی بلشویک‌ها بود، در صورت گسترش انقلاب به‌ویژه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، برای اولین بار به یک چشم‌انداز واقع‌گرایانه تبدیل شده بود. خبرهای اکتبر در سطح جهان پخش شد و همه‌ی کارفرمایان زمانی که اخبار این چنگال‌ها به آن‌ها می‌رسید، حیرت می‌کردند.

درحالی‌که انقلاب اولیه نسبتاً بدون خون‌ریزی بود، اما، خشونت جدی هنگامی که زمینداران و سرمایه‌داران با قدرت‌های امپریالیستی خارجی در ارتباط قرار گرفته و جنگ داخلی را آغاز کردند وارد روسیه شد، که فنلاند نیز غرق خشونت شد. بسیاری از رهبران کارگری چپ در حزب سوسیال‌دموکرات فنلاند که در انقلاب فنلاند نقش داشتند، معتقد بودند که یک اعتصاب عمومی، کارفرمایان را مجبور به پذیرش گذار پارلمانی به سوسیالیسم می‌کند. انگلس مدت‌ها پیش در مورد خطرات ایجاد انقلاب نصفه و نیمه هشدار داده بود. هم بلشویک‌ها و هم حزب سوسیال‌دموکرات فنلاند در طبقه‌ی کارگر ریشه داشتند اما تفاوت اساسی در این بود که بلشویک‌ها از یک چشم‌انداز روشن نسبت به نیروهای طبقاتی در کار در روند انقلابی و یک طرح سازمانی مناسب برای اینکه بتواند یک مبارزه‌ی قاطع را به سرانجام برساند، برخوردار بودند.

پارلمان، دولت و قیام

مارکس با گفتگو از اقدام توده‌ای در برابر "شورش‌گرایی" به رهبری گروه‌های کوچک توطئه‌گر، کارزاری راه انداخت. لندن و در ابتدا کائوتسکی موافق آن بودند. اکتبر یک اقدام دموکراتیک توده‌ای بود. مصادره‌ی قدرت سیاسی از سرمایه‌داران به عنوان یک اقدام دفاعی در برابر تهدید قریب الوقوع کودتای نظامی توسط ژنرال کورنیلوف انجام شد.

دولت تحت سیستم سرمایه‌داری شامل کلیه‌ی نهادهایی است که از سیستم اقتصادی محافظت می‌کنند: پلیس، دادگاه‌ها، سیستم زندان. فردریک انگلیس همکار مارکس، تاریخ‌دولت در جوامع طبقاتی را مورد مطالعه قرار داد و دریافت که دولت ابزاری برای اعمال حاکمیت طبقه است. این دستگاه، سیستم سرمایه‌داری را قادر می‌سازد تا بدون درگیری طبقاتی دائمی عمل کند. وی افزود که دولت تحت سیستم سرمایه‌داری در تجزیه و تحلیل نهایی "می‌تواند به پیکرهای مسلح مردانی کاهش یابد" که وظیفه‌ی آن محافظت از وضع موجود است. به همین دلیل است که ما پارلمان را به عنوان بخشی از نگهداری از قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار درک می‌کنیم. اما بلانک در مقابل استدلال می‌کند که "ما باید بر مبارزه برای دموکراتیزه کردن رژیم سیاسی متمرکز شویم"، که به معنای آن است که اصلاحات قانونی می‌توانند ماهیت دولت را تغییر دهند.

ما فکر می‌کنیم که سوسیالیست‌ها باید با آشکار کردن طرفداری دولت از سرمایه‌داری، دولت را به چالش بکشند. ما همچنین برای هر رفورم دموکراتیک ممکن از جمله اصلاح نیروهای دولتی مانند پلیس مبارزه می‌کنیم. اما ما به منظور افشاکردن محدودیت‌های رفورم دولت و لزوم نیاز به تغییر سیستمی، این کار را انجام می‌دهیم. به عنوان مثال از طریق ایجاد حرکات گسترده‌ی توده



ای مخالف خشونت پلیس، می‌توان بی‌رحمی پلیس را کاهش داد و به اصلاحات مهمی دست یافت که بر جوامع متأثر از خشونت پلیس تأثیر مثبت خواهد گذاشت. اما در نهایت پلیس با ننگه داشتن کارگران و مظلومان "در جای خود" از منافع سرمایه داران دفاع خواهد کرد. تنها راهی که این وضعیت می‌تواند پایان یابد، تغییر انقلابی است.

در حالی که بسیاری از کارگران ایالات متحده دولت سرمایه داری را بی‌طرف می‌دانند، سایر کارگران اغلب به دلیل تجربه‌ی خود نقش دولت را با وضوح بیشتری می‌بینند. اغلب آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، دولت سرمایه داری ایالات متحده را به هیچ وجه دموکراتیک یا بی‌طرف نمی‌دانند، بلکه آن را به عنوان بخشی از سیستم ظلم‌وستم می‌بینند. برای مارکسیست‌ها، نقش حتی "دموکراتیک‌ترین" پارلمان در سیستم سرمایه داری، حفظ حاکمیت طبقاتی است. اگر این کارکرد پارلمان برای آنها متوقف شود، آنها به دنبال تضعیف و نابودی آن خواهند بود. لندن در دولت و انقلاب بیان کرد که "جمهوری دموکراتیک بهترین پوسته‌ی سیاسی ممکن برای سرمایه داری است" و اینکه دولت "قدرت خود را به گونه‌ای چنان ایمن و محکم برقرار می‌کند، که هیچ تغییری در اشخاص، نهادها یا احزاب در جمهوری بورژوا-دموکراتیک، تزلزلی در آن ایجاد نکند." به همین دلیل است که بسیاری از افراد طبقه‌ی کارگر ضمن دفاع از دموکراسی، احساس می‌کنند که دولت نیز دست‌نشانده‌ی میلیاردرها است.

سوسیالیست‌ها در پارلمان‌ها

سوسیالیست‌های حاضر در پارلمان در دوران تحولات اجتماعی می‌توانند وزن مهمی به جنبش‌های توده‌ای بدهند. در انگلیس در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، گرایش شبه نظامی حزب کارگر، سازمان خواهر آلترناتیو سوسیالیستی، کارزار ضدمالیات بزرگسالان [۷۷] را آغاز و رهبری کرد که به جنبش جمعی میلیون‌ها نفر از امتناع‌کنندگان از پرداخت مالیات با نرخ ثابت جدید دولت انگلیس تبدیل شد. بیش از ده میلیون نفر به جنبش عدم پرداخت پیوستند و در نتیجه نخست‌وزیر، مارگارت تاچر را مجبور به استعفا کرد. تمام اعضای شورای شهر و نمایندگان مجلس برای عدم پرداخت تهدید به زندان شدند. با این حال، این جنبش برای شکستن قانون، حمایت چندانی از طرف اکثریت گروه پارلمانی حزب کارگر به دست نیاورد، جرمی کوربین نماینده مجلس یکی از معدود استثناات است.

شوراهای شهر، قوه‌ی مقننه و مجالس، ذاتاً محیط‌های محافظه‌کار و دشمن طبقه‌ی کارگر هستند. زمانی که یک نماینده‌ی کارگران وارد این موسسات شود، طبقه‌ی حاکمه از وزن کامل تاریخی، فرهنگی و اقتصادی خود استفاده می‌کند تا آنها را متقاعد کند که اصلاحات بزرگ حقیقتاً غیرواقع‌بینانه است. تصادفی نیست که از زمان انتخاب جرمی کوربین به عنوان رهبر حزب کارگر انگلیس، بیشترین حمایت از سیاست‌های چپ‌وی از پایگاه حزب بوده و بیشترین مقاومت از سوی اکثریت نمایندگان مجلس منتخب این حزب صورت می‌گیرد.



با وجود موانع، کرسی های دائمی و برنده در موسسات بورژوازی یک بخش ضروری و مهم در ایجاد حمایت های گسترده از تحولات سوسیالیستی است. بدیل سوسیالیستی، انتخاب سوسیالیست ها را فرصتی برای تقویت و ایجاد جنبش های توده ای می بیند و برای آنکه طبقه ی کارگر را در جهت خود سازمان دهی تشویق کند پیروزی هایی را به دست می آورد. کِشاما ساونت [۷۸] عضو آلترناتیو سوسیالیستی و شورای شهر سیاتل از کرسی خود برای مبارزه در جهت اصلاحات، مانند ۱۵ دلار برای هر ساعت کار استفاده می کند. پیروزی حداقل دستمزد، به خودی خود نه به عنوان یک سرانجام، بلکه به عنوان ابزاری برای افزایش اعتماد به نفس و آمادگی طبقه ی کارگر برای مبارزه است.

هنگامی که سوسیالیست ها وارد این بدنه های دولت سرمایه داری می شوند، برای اطمینان از اینکه وفادار به جنبش باشند، ما به یک حزب سیاسی سرچال، توده ای کارآمد و مستقل طبقه ی کارگر احتیاج داریم. این امر از طریق سازوکارهای دموکراتیک خود می تواند پاسخ گویی را تضمین کند. چنین نمایندگانی نه تنها باید از پذیرش پول شرکت ها در کارزارهای انتخاباتی شان خودداری کنند، بلکه یک دستمزد کارگری را پذیرفته و بقیه ی آن را به جنبش هدیه کنند.

مارکسیست ها حتی استاندارد بالاتری دارند. سیاست بلشویک ها و انترناسیونال کمونیست که در سال ۱۹۱۹ تأسیس شد، بسیار خاص بود. کار روزمره ی نمایندگان ما در پارلمان های بورژوازی باید مستقیماً به حزب پاسخگو باشد، زیرا کار آن ها در اتحاد با کار سیاسی گسترده تر حزب است. پیشنهاد: کار روز به روز نمایندگان ما در پارلمان های بورژوازی، همراه با کار یک پارچه ی آن ها در داخل کار سیاسی گسترده تر حزب باید مستقیماً پاسخگوی حزب باشد. بسیاری از تفکرات ناشی از این رویکرد ایجاد شکاف به وسیله ی مارکسیسم اعضای حزب سوسیال دموکرات در پارلمان بود که به صورت بسیار گسترده ای به جنگ جهانی اول رأی دادند. تقریباً تفکر به این رویکرد از گسست مصیبت بار اعضا پارلمانی حزب سوسیال دموکرات المان از مارکسیسم جریان یافت که به صورت گسترده ای به جنگ اول جهانی رأی دادند.

آیا جنبش های انقلابی از پارلمان استفاده می کنند؟

در اواخر دهه ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه ی ۱۹۷۰ در جریان موج گسترده ی انقلابی از ۲۳-۱۹۱۷ بسیاری از برآمدهای طبقه ی کارگر "راه پارلمانی" را در پیش نگرفتند. اعتصاب عمومی فرانسه در سال ۱۹۶۸ از ابعادی انقلابی برخوردار شد. در انقلاب سال ۱۹۷۵ پرتغال، کارگران صنایع خود را از پایین با تصرف و اقدامات مستقیم توده ای ملی کردند. در انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران، پیش از آنکه روحانیون به رهبری کاست روحانی شیعه [۷۹] موفق شوند، کارگران شوراهای خود را که به سرعت در سراسر کشور روییده بود، سازمان دهی کردند.

در عوض، به نظر می رسد که انقلاب شیلی در سال های ۷۳-۱۹۷۰ با شتاب وقایع و انتخاب دولت سوسیالیستی، مسیر پارلمانی را در پیش گرفت. در اینجا نیز کارگران برای دفاع در برابر دولت سرمایه داری، شروع به ساختن ساختارهای جایگزین کردند. کوردون ها [۸۰] (شوراهای انقلابی)



به هماهنگی مشاغل کارخانه و توزیع مواد غذایی کمک کردند. اما وقتی طبقه‌ی کارگر نیازمند به حمایت دولت خود علیه پتانسیل یک کودتای نظامی تحت حمایت ایالات متحده شد، رهبران پارلمانی سوسیالیست دچار تردید شده و به سازش با طبقه‌ی حاکم شیلی امیدوار بودند. فرصت از دست رفت و ژنرال پینوشه با پشتیبانی سازمان سیا، انقلاب را غرق در خون و بیش از ۴۰۰۰ فعال سوسیالیست و اتحادیه‌ای را اعدام کرد.

همه‌ی این انقلاب‌ها در دوره‌ی ریخ دادند که احزاب استالینیستی نقش اساسی و بسیار منفی در جنبش کارگری ایفا کردند و دائماً به دنبال مطابقت با سرمایه‌داری بودند، همانطور که سوسیال دمکرات‌ها در دوره‌ی بعد از سال ۱۹۱۷ این کار را انجام دادند. گم‌شده در تمام این دوران‌ها، رهبری‌ای در جنبش‌های کارگری بود که بتواند با درکی روشن از دولت سرمایه‌داری، استراتژی ضروری برای رهبری جنبش در جهت پیروزی و ایجاد یک جمهوری دموکراتیک کارگری را ایجاد کند.

چشم اندازهایی برای یک حاکمیت چپ

توسل به دیکتاتوری نظامی برای متوقف کردن تغییرات بنیادی، رویکردی است که با طبقات حاکم کشورهای "جهان سوم" همراه است، نه کشورهای سرمایه‌داری "پیشرفته". اما در واقعیت، تمام طبقات حاکم برای دفاع از حکومت خود آماده اند که به سوی اقدامات افراطی بروند. همانگونه که طبقات حاکم آلمان، ایتالیا و اسپانیا به فاشیسم متوسل شدند. دیکتاتوری‌های جناح راست در دهه‌ی ۱۹۷۰ نیز در اسپانیا، یونان و پرتغال ادامه یافت.

در سال ۱۹۷۵ یک دولت کارگری چپ در استرالیا با یک کودتای مشروطه خواهانه که توسط پادشاه انگلیس انجام شد، برکنار شد. کریس مولین [۸۱] سیاستمدار انگلیسی و نویسنده‌ی پرفروش‌ترین کتاب سال ۱۹۸۲ در بررسی‌های خود به چشم انداز یک "کودتای واقعی بریتانیایی" و تحولات مشابه، در صورت انتخاب یک دولت کارگری چپ در انگلیس پی برد. دولت از تمام سازوکارهای قانونی و غیرقانونی برای تضعیف هرگونه تلاش جدی طبقه‌ی کارگر جهت استفاده از پارلمان یا کنگره برای اجرای سیاست‌های سوسیالیستی استفاده خواهد کرد. جنبش طبقه‌ی کارگر نیازمند آن است که برای چنین لحظاتی به همان اندازه که طبقه‌ی سرمایه‌دار از آمادگی برخوردار است، آماده شود. کاخ سفید سندرز برای موفقیت در به دست آوردن مراقبت‌های بهداشتی و سایر خواسته‌های مهم برای همه، باید با یک جنبش گسترده‌ی توده‌ای در خیابان‌ها و محل‌های کار حمایت شود.

برای موفقیت در پیروزی بهداشت برای همه و دیگر مطالبات کلیدی لازم است از کاخ سفید سندرز با جنبش توده‌ای در خیابان‌ها و محل‌های کار پشتیبانی شود. این امر همچنین نیازمند یک حزب چپ مستقل و مبتنی بر منافع کارگران و توده‌های ستم دیده با یک برنامه‌ی مبارزاتی است. چنین حزی باید به دنبال اکثریت کامل در کنگره، مجالس قانونگذاری ایالتی و شوراهای شهر باشد. با



این حال، یک رهبری با درکی روشن از نقش دولت سرمایه داری برای غلبه بر قدرتمندترین طبقه ی حاکم در تاریخ جهان، تعیین کننده خواهد بود.

طبقه ی حاکم در ایالات متحده ی آمریکا، سوسیالیست های انقلابی را در گذشته متهم به شرکت در توطئه برای "سرنگونی حکومت" می کرد. متأسفانه بلانک نیز این ادعا را تکرار می کند. هیچ چیز نمی تواند فراتر از حقیقت باشد. [۸۲] مارکسیست ها در صدد دست یابی اکثریت طبقه ی کارگر و در واقع مردم به عنوان یک کل به حاکمیت در جهت ضرورت تحول سوسیالیستی هستند.

اما ما نیز معتقدیم که طبقه ی حاکم، اگر اراده ی دموکراتیک جامعه را در جهت از دست دادن قدرت و امتیاز خود ببیند، آن را نخواهد پذیرفت. اگر دموکراسی برای آنها کار نکند، آنها تلاش خواهند کرد تا آن را تعطیل کنند. در دهه ی ۱۹۳۰، کنگره در مورد طرح کودتای نظامی علیه رئیس جمهور فرانکلین روزولت که توسط یک جناح از طبقه ی حاکم آمریکا سازمان دهی شده بود، تحقیق کرد، زیرا آنها حتی نتوانستند اصلاحات محدود "نیو دیل" [۸۳] را تحمل کنند.

سازمان انقلابی

مقاله ی بلانک با عدم شناخت کامل ماهیت دولت، محدودیت های دموکراسی سرمایه داری را نادیده گرفته و سپس به این ادعا می پردازد که سوسیالیسم می تواند در یک چارچوب پارلمانی بورژوایی پیروز شود. هدف او نفی انقلاب روسیه به عنوان الگویی برای امروز در هر مفهومی است. او در کنار انتقاد ناعادلانه [۸۴] خود از شورشگرایی، اساساً علیه این عقیده که طبقه ی کارگر نیازمند به سازمان انقلابی خود است که ریشه در طبقه ی کارگر دارد، استدلال می کند. با این حال، برای یک حزب انقلابی توده ای که محدودیت های دموکراسی بورژوایی را درک می کند، گذار موفقیت آمیز بشریت به سوسیالیسم بسیار مهم است. چنین حزبی باید مبتنی بر درک روشنی از چشم اندازها و وظایف پیش روی طبقه ی کارگر باشد. این حزب باید به دنبال ایجاد یک سازمان مشترک در سطح ملی و بین المللی باشد. این حزب باید بر درس های گذشته مسلط باشد تا برای ایده های خود در اتحادیه ها، تشکل های سیاسی گسترده تر و در تمام مبارزات توده های کارگر و ستمدیده مبارزه کند.

ما اکنون در حال ورود به یک دوره ی جدید و پرتشنج تر سیاسی در ایالات متحده ی آمریکا هستیم. زمانی که سرمایه داری از "تهدید کمونیسم" برای ایجاد ترس استفاده می کرد گذشته است، دوران سرخویشی بازار که با فروپاشی استالینیزم همراه بود گذشته است. شگفتی کشاما ساوانت با ۹۶۰۰۰ رای به عنوان نامزد آلترناتیو سوسیالیستی در شورای شهر سیاتل در سال ۲۰۱۳ نشان از ظهور دوباره ی سوسیالیسم برای نسل جدید بود. این پیروزی بخشی از جریانی بود که راه را برای پویش برنی سندرز در سال ۲۰۱۶ باز کرد که به نوبه ی خود باعث انفجار عضویت در سوسیالیست های دموکراتیک آمریکا [۸۵] شد.

از آنجا که ما با چشمان باز برای سوسیالیسم پیکار می کنیم، جنبش های ما نیز باید بر دام ها و فرصت هایی که مسیر پیش رو را شکل خواهند داد، مسلط باشند. مقاله اریک بلانک زمینه ی



اقتصادی در جهت مسیر خطی و منظم او به سوی سوسیالیسم را ترسیم نمی کند. [۸۶] ما تصور نمی‌کنیم که وارد دوره ی اقتصادی مشابه با دوره ای می‌شویم که با ظهور احزاب سوسیال دموکراتیک در دهه ی ۱۸۹۰ همزمان بود، یا دهه ی ۱۹۵۰ که "دولت رفاه" در غرب در اوج خود بود. ما در دوره ای هستیم که طبقه ی سرمایه دار هیچ راهی برای توسعه ی اقتصاد ندارد، دوره ای که بحران و بی‌ثباتی از ویژگی های دائمی آن است. این ویژگی، تحولات اجتماعی بزرگی را برانگیخته و آگاهی طبقه ی کارگر را به شدت تغییر خواهد داد. این دوره ای خواهد بود که سوسیالیست ها با بغرنجی های در حال ظهور هر دو پوپولیسم راست و چپ و همچنین نسخه های جدید رفورمیسم به چالش کشیده خواهند شد.

سوسیالیست ها باید از پارلمان ها استفاده کنند، اما باید آنچه را که این نهادها نمایندگی می‌کنند، و خطرات ذاتی ای را که برای سوسیالیست ها در آن ها وجود دارد، درک کنیم.

سرمایه داران بارها تلاش کرده اند که کارل مارکس را دفن کنند، اما عقاید وی همچنان در حال بازگشت است. طبقه ی کارگر با درک مارکسیستی از تغییرات آینده در جهان و تاریخ ما به عنوان یک طبقه، راهی را برای جایگزینی همه ی نهادهای فاسد و سرمایه داری پیدا خواهد کرد و یک دموکراسی جهانی سوسیالیستی برای تمام بشریت ایجاد می‌کند.

منبع: آلترناتیو سوسیالیستی www.socialistalternative.org

پی نوشت:

Kautsky and the Parliamentary Road to Socialism – A Reply to Eric - [۶۶]

-Blanc, Socialist Alternative

July 18, 2019, 907

Rob Rooke - [۶۷]

(The Democratic Socialists of America (DSA - [۶۸]

حزب سوسیالیست های دموکراتیک امریکا سازمان جدیدی در امریکا است که در سال ۲۰۱۶ به دنبال نامزدی برنی ساندرز در انتخابات ریاست جمهوری امریکا رشد قابل توجهی داشته و در حال حاضر نزدیک به ۵۶,۰۰۰ عضو دارد. این حزب همه تلاشش را در حال حاضر معطوف به شکست ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰ کرده و نظر غالب در آن این است که در صورت رد نامزدی برنی ساندرز از سوی حزب دموکرات امریکا انتخابات را تحریم نمایند. این حزب به تازگی اولین اجلاس خود را با شرکت بیش از هزار نماینده در آتلانتا برگزار کرد.

Alexandria Occasio Cortez - [۶۹]



الکساندریا اُکاسیو-کورتز (متولد ۱۳ اکتبر، ۱۹۸۹) آمریکا فعال سیاسی، آموزگار، سازمان‌دهنده ی اجتماعی و سیاستمدار آمریکایی است. در تاریخ ۲۶ ژوئن ۲۰۱۸، اُکاسیو-کورتز با شکست دادن یکی از اعضای با سابقه ی کمیته ی مجلس دموکرات ها، جوی کراولی در حوزه ی انتخابی چهاردهم نیویورک، برنده ی انتخابات حزب دموکرات در این منطقه شد. پیروزی ای که از آن به عنوان بزرگ ترین شکست غیرمنتظره در انتخابات میان دوره ای سال ۲۰۱۸ یاد می گردد. اُکاسیو-کورتز یکی از اعضای سوسیالیست های دموکراتیک آمریکاست و از سوی نهادهای سیاسی ترقی خواه و افراد متعددی مورد تأیید و حمایت قرار گرفته است. او جوان ترین نماینده ی زن کنگره در تاریخ آمریکاست.

اُکاسیو-کورتز پس از دانشگاه به برانکس بازگشت تا با کار در دو جا، متصدی بار و پیش خدمتی در رستورانی مکزیکی، به مادرش برای سلب حق اقامه ی دعوا برای خانه شان پس از مرگ پدرش به دلیل سرطان، کمک کند. وی همچنین در آن دوره به عنوان آموزگار مشغول به کار بود و شرکت انتشاراتی با نام نشر راه کتاب (Book Avenue Press) بنیان نهاد که هدفش ارائه ی تصویری مثبت از برانکس به کودکان این منطقه بوده است.

الکساندریا در سال ۲۰۱۶ در کمپین انتخاباتی ریاست جمهوری برنی سندرز مشغول به کار شد. با فعالیت در این کمپین و سفر به شهرهای مختلف آمریکا بود که وی متوجه شد تنها راه رسیدن به جایگاه های سیاسی، ثروت، نفوذ اجتماعی و قدرت نیست. بلکه ملاقات با افرادی که تمام زندگی شان را برای محافظت از جامعه شان وقف کرده بودند، الهام بخش ورود الکساندریا به عرصه ی سیاست و تلاش برای اعمال تغییرات در شرایط موجود شد. وی دارای لیسانس اقتصاد و روابط بین الملل از دانشگاه بوستون و از حامیان برنی سندرز در انتخابات ۲۰۱۶ بود. او در انتخابات میان دوره ای ۲۰۱۸ آمریکا مورد تأیید باراک اوباما چهل و چهارمین رئیس جمهور آمریکا قرار گرفت. (مترجم به نقل از ویکی پدیا)

Jacobin - [۷۰]

Socialist Alternative- [۷۱]

جایگزین سوسیالیستی (SA) یک حزب سیاسی تروتسکیستی در ایالات متحده است. این حزب خود را به عنوان "یک سازمان ملی مبارز در برابر سوء استفاده و بی عدالتی ای که مردم هر روز در محل کار، جوامع و دانشگاه ها با آن مواجه هستند"، توصیف می کند و "اجتماعی از فعالان مبارزه با کاهش بودجه ی خدمات عمومی، مبارزه برای مزدهای کافی جهت معیشت و در برابر خشونت در محل کار، اتحادیه های دموکراتیک و از مردم از همه ی رنگ ها در برابر نژادپرستی و حملات به مهاجران، سازماندهی دانشجویان در برابر افزایش هزینه های تحصیل و در برابر جنگ، مبارزه ی زنان و مردان با سکسیسم و همجنس گرایی" سخن می گوید. (مترجم- به نقل از ویکی پدیا)



(German Social Democratic Party (SPD - [۷۲]

Bolsheviks in the Tsarist Duma - [۷۳]

Aleksei Badayev - [۷۴]

Russification - [۷۵]

Otto Kuusinen - [۷۶]

Poll Tax - [۷۷]

مالیات بر هر یک از بزرگسالان بدون توجه به درآمد آن‌ها

Kshama Sawant-[۷۸]

[۷۹]- ارزیابی نویسنده از نقش روحانیت در انقلاب بهمن سال ۱۳۵۷ به عنوان یک کاست اجتماعی و سیاسی ، تصویر درست و روشنی از واقعیت پیچیده ی اجتماعی و سیاسی جامعه ی ایران در آن سال ها نیست . عدم درک خلاء قدرت و بی توجهی به صف بندی نیروها در مقطع انقلاب، که در نبرد قدرت در میان نیروهای شرکت کننده در انقلاب تجسم یافته بود ، به نوعی نشان دهنده ی تقلیل موضوع تحولات ایران از سوی نویسنده است. (مترجم)

Cordone - [۸۰]

Chris Mullin - [۸۱]

کریس مولین ، نویسنده ، روزنامه نگار و نماینده ی پیشین پارلمان ، و دارای سابقه ی وزارت در بخش های مختلف در انگلیس و نویسنده رمان "یک کودتای بسیار بریتانیایی" است که از روی آن یک مجموعه ی تلویزیونی برنده ی جایزه نیز ساخته شده است. او یک سخنران برجسته نیز هست. (مترجم)

.Nothing could be further from the truth- [۸۲]

نویسنده از عبارت (Nothing could be further from the truth). برای بیان منظورش استفاده کرده است که به معنای آن است که هیچ چیز نمی تواند فراتر از حقیقت باشد. استفاده از این اصطلاح در زبان انگلیسی روشی مودبانه برای گفتن دروغی ظالمانه یا ارتکاب خطایی فاحش است. و معنای واقعی آن این است که ادعای مورد بحث نه تنها نادرست است، بلکه تا هر اندازه ای که بتوانید تصور کنید، دور از حقیقت است. (مترجم)

New Deal - [۸۳]

اصلاحات اقتصادی روزولت برای خروج از بحران که بر اساس دیدگاه کینز با تقویت سیاست های جانب تقاضا و تقویت قدرت خرید طبقه ی کارگر برای خرید کالاهای انبار شده در کارخانه ها و با هدف رونق چرخه ی اقتصاد سرمایه داری به اجرا گذاشته شد. (مترجم)



نویسنده در اینجا از صفت strawman برای توصیف انتقاد بلانک استفاده کرده است که بیانگر نوعی استدلال و مغالطه است که مبتنی بر ایجاد احساس مردود بودن ادعای طرف مقابل است، در حالی که در عمل استدلالی را رد می‌کند که هیچ‌گاه از سوی طرف مقابل ارائه نشده است. از این منظر نه تنها می‌توان آن را ناعادلانه دانست بلکه روشی غیر علمی و مغرضانه و غیر اخلاقی نیز هست. (مترجم)

(Democratic Socialists of America (DSA - [۸۵])

[۸۶] - این جمله‌ای کلیدی در این نقد است. در واقع راب رووک با این جمله نشان می‌دهد که نگاه اریک بلانک از یک متدولوژی علمی و مبتنی بر دیالکتیک ماتریالیستی فاصله‌ی چشمگیر دارد، چراکه به زمینه‌ی مادی این تحول اجتماعی-اقتصادی و تاریخی یعنی مناسبات اقتصادی و اجتماعی، کم‌توجه و به عبارتی بی‌توجه است. به علاوه علی‌رغم تصویری که بلانک از مسیر بدون دست‌انداز و آرام و به اصطلاح دموکراتیک دستیابی به سوسیالیسم ارائه می‌دهد، این مسیر به هیچ‌وجه منظم و خطی نیست بلکه به گواه تاریخ، تا کنون با چالش‌ها و فراز و فرودهای بسیار همراه بوده است، امروز نیز چنین است و در آینده نیز چنین خواهد بود. دلیل آن را باید در مقاومت طبقه‌ی ارتجاعی سرمایه‌دار و به زبان امروز سرمایه‌داری جهانی و متوسل شدن آن به هر اقدامی برای ممانعت از این گذار جستجو کرد. دامنه‌ی این اقدامات می‌تواند بسیار گسترده بوده و حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی، رسانه‌ای و... را شامل گردد. چشم پوشی بر این زمینه‌های واقعی سبب می‌شود که برخی‌ها که شناخت درستی از ماهیت تضاد آنتاگونیستی کار و سرمایه و دیالکتیک تحولات اجتماعی در گذار از این فورم‌اسیون طبقاتی به جامعه‌ی سوسیالیستی ندارند و یا به اقتضای جایگاه اجتماعی خود ترجیح می‌دهند که چشم بر این واقعیات ببندند، چنین وانمودکنند که گویا با سازوکار دموکراسی بورژوازی که در واقع ننگهبان جامعه‌ی طبقاتی و سودمحور سرمایه‌داری است، می‌توان به جامعه‌ی انسان‌محور سوسیالیستی رسید! این نگاه اگر خائنانه و فریبکارانه نباشد، بی‌شک به شدت غیر علمی و ساده‌لوحانه است! (مترجم)



متن کامل یادداشت مترجمان: مسعود امیدی- داود جلیلی

پس از شرکت برنی ساندرز در انتخابات ۲۰۱۶ بحث های مهمی در نشریات چپ امریکایی درگرفته است . بحث بر سر شیوه گذار از سرمایه داری . بحث بر سر اصلاح یا انقلاب .

بحث اصلاح و انقلاب بحث تازه ای در ادبیات چپ نیست. به عبارت دیگر موضوع اساساً بر سر درستی و نادرستی رویکرد اصلاح یا انقلاب نیست، بلکه مسئله به دیالکتیک کنش های خواهان رفورم برای بهبود شرایط زندگی در چارچوب یک فورماسیون (سرمایه داری) و انقلاب برای دگرگونی مناسبات اجتماعی - اقتصادی و جایگزینی آن با فورماسیون جدید (سوسیالیسم) برمی گردد. چگونگی گذار از فورماسیون سرمایه داری به سوسیالیسم بیش از هر چیز دیگر، متأثر از ماهیت تضاد اساسی جامعه ی سرمایه داری یعنی تضاد کار و سرمایه است. از این رو گفتگو در باره ی راه پارلمانی یا انقلاب سیاسی و اجتماعی برای گذار به سوسیالیسم ، بیش از آنکه به برداشت ها و تحلیل های متفاوت افراد مربوط باشد، به شدت متأثر از پویش عینی تضاد اساسی جامعه ی سرمایه داری، میزان مقاومت طبقه ی ارتجاعی مدافع سرمایه در برابر بالندگی طبقه ی کارگر و مجموعه ی عوامل عینی و ذهنی حاکم بر پویش این تضاد و شرایط گذار است.

چالش بین طرفداران رفورم و انقلاب در این نیست که کسی با بهبود شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و شرایط عمومی زندگی در جامعه ی سرمایه داری موافق نباشد، مسئله این است که آیا قرار است این بهبود به تغییر بنیادی جامعه ی سرمایه داری و حل تضاد اساسی این جامعه یعنی تضاد کار و سرمایه به نفع طبقه ی کارگر و توده های مردم و ایجاد جامعه ای عاری از استثماری منجر شود، یا اینکه با آرایشی جدید چهره ی سرمایه داری ساختار جامعه ی سرمایه داری را دست نخورده باقی گذارد؟

اگر آنگونه که مدافعان رفورمیسم و راه پارلمانی به سوسیالیسم ادعا می کنند، ناکامی و شکست انقلاب ها برای ایجاد جامعه ی سوسیالیستی در برخی از نقاط جهان را می توان دلیلی بر نادرستی



راه گذار انقلابی از سرمایه داری دانست، چرا نباید نابودی دولت های رفاه و حذف دستاوردهای مبارزاتی طبقه ی کارگر در عصر نئولیبرالیسم و جهانی سازی در سراسر جهان را به معنای شکست رفورمیسم تعبیر نمود؟! با این تفاوت که تلاش های بنای سوسیالیسم، از نخستین گام های بشر برای ایجاد جامعه ای است که ماهیتاً با تمام نظام های طبقاتی گذشته متفاوت بوده و هیچ نقشه ی راه مهندسی شده ای نیز برای آن در دست نیست و تئوری و پراتیک آن باید به موازات هم و در کوره ی تجربه، شکل گرفته، غنا یافته، تکمیل شده و به اجرا گذاشته شود، در حالی که همواره و در همه جا مورد تهاجم طیف گسترده ای از نیروهای بازدارنده ی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی و... در داخل و خارج از کشور نیز قرار داشته است. این در حالی است که چپ انقلابی نه تنها هیچ نقشی در شکست و نابودی دولت های رفاه و سیاست نیودیل و اقتصاد کینزی نداشته است، بلکه دقیقاً برعکس، دستاوردهای چپ انقلابی در بخشی از جهان، نقش مهمی در شکل گیری دولت های رفاه نیز داشته است.

اگر شکل گیری سیستم های نظارت و کنترل اجتماعی و سیاسی و امنیتی، براندازی انقلابی دولت های مدافع سیستم سرمایه داری را به امر دشواری برای طبقه ی کارگر تبدیل کرده است، به این معنی نخواهد بود که با رفورمیسم می توان از سرمایه داری به سوسیالیسم رسید. نباید از نظر دور داشت که آنچه بیش از همه انقلاب اجتماعی و ایجاد جامعه ی سوسیالیستی را اجتناب ناپذیر می کند، ماهیت آنتاگونیستی تضاد کار و سرمایه است که به عنوان ضرورتی تاریخی نیروهای مولده را به موازات طبقات حاکم و بیش از آن ها رشد داده، توانمندی های سازمانی و تشکیلاتی و شیوه های مبارزاتی آن را غنا بخشیده و راه غلبه بر سازوکارهای مسلط سیاسی، نظامی و امنیتی را برای این طبقه خواهد گشود.

طرفداران رفورمیسم و راه پارلمانی به سوسیالیسم از یک سو برخی دستاوردهای محدود و مقطعی رفورمیستی را که محصول مبارزات اجتماعی در جوامع سرمایه داری و همواره بسیار ناپایدار نیز بوده اند، بزرگ نمایی می کنند و از سوی دیگر تمایل چندانی به دیدن مقاومت حاکمیت های سرمایه داری در برابر تحولات اجتماعی رادیکال و استفاده از همه ی امکانات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، رسانه ای و سرانجام نظامی به عنوان عامل بازدارنده برای پاسداری از نظم و ساختار اجتماعی و طبقاتی موجود و بازپس گیری دستاوردهای مبارزاتی طبقه ی کارگر، از خود نشان نمی دهند. طرفداران گذار پارلمانی به سوسیالیسم هیچ علاقه ای به دیدن این واقعیت عریان اجتماعی و اقتصادی، که از قضا نئولیبرالیسم، آشتی ناپذیری تضاد کار و سرمایه را تشدید و شانس موفقیت اقدامات رفورمیستی را نسبت به دوره ی دولت های رفاه به مراتب کاهش داده است نیز ندارند.

ضمناً نباید فراموش کرد که اگر بحثی هم در مورد شانس موفقیت اقدامات رفورمیستی و گذار پارلمانی به سوسیالیسم مطرح بوده است، تنها برای جوامعی است که طبقه ی کارگر و



نمایندگان سیاسی آن از امکان فعالیت اجتماعی و شرکت در رقابت سیاسی برای حضور در پارلمان برخوردارند. در بسیاری از جوامع کم توسعه که اساساً چنین امکانی برای طبقه کارگر وجود ندارد، سخن گفتن از گذار پارلمانی به سوسیالیسم بی پایه تر از آن است که نیازی به پاسخ داشته باشد.

اریک بلانک (مقاله اول) در نقد دو مقاله ی منتشر شده در ژاکوبن از رویکرد کائوتسکی دفاع می کند و "لنینیست" ها را به مطلق کردن شیوه اکتبر متهم می کند. راب روک (مقاله دوم) در پاسخ به نوشته اریک بلانک به درستی تاکید می کند که آنچه مهم است، به سرانجام رساندن مبارزه ی طبقاتی است و این چیزی است که در نظریه و کنش اجتماعی رفورمیسم اساساً مورد توجه قرار نمی گیرد. نویسنده در این مقاله با ارائه ی شواهد تاریخی نشان می دهد که دولت های سرمایه داری هر وقت پارلمان را مزاحم ببینند، یا با رویکردهای ضددموکراتیک آن را منحل و یا به شیوه های مختلف آن را خنثی می کنند.

با وجود نگاهی که رویکرد انقلابی لنین پس از فوریه ی ۱۹۱۷ را در انتقال «همه ی قدرت به شوراهای» مورد نقد قرار می دهد و آن را کودتا می فهمد، اما، روک توجه خواننده را به این حقیقت که "اکتبر یک اقدام دموکراتیک توده ای بود. و مصادره ی قدرت سیاسی از سرمایه داران به عنوان اقدامی دفاعی در برابر تهدید قریب الوقوع کودتای نظامی از سوی ژنرال کورنیلوف انجام شد." جلب می کند.

طرفداران رفورمیسم و گذار پارلمانی به سوسیالیسم و مخالفان مسیر انقلابی بلشویسم هیچ گاه به مخاطبان خود نمی گویند که در مقایسه با خشونت بسیار پایین انقلاب اکتبر در روسیه، چگونه جنبش کارگری فنلاند در همان زمان تحت تأثیر و رهبری سوسیال دموکرات های رفورمیست منجر به شکست و راه افتادن جنگی داخلی شد که ۲۰ هزار نفر در آن کشته و ۱۰۰۰۰ نفر نیز پس از آن اعدام شدند و...! طرفداران رفورمیسم چرا به فاشیسم، نولیبرالیسم و نئوفاشیسم به عنوان پیامد رویکرد رفورمیستی و اجتناب از براندازی انقلابی حاکمیت طبقه ی سرمایه دار توجه نمی کنند؟

اما نکته ی بسیار مهمی که در این مقاله به آن اشاره می شود، مسئله ی ضرورت جستجوی ساختارهای سیاسی نو متناسب با نیازهای جنبش کارگری است. او به شکل گیری شوراهای در این ارتباط در شرایط اعتلای جنبش کارگری در روسیه به عنوان پایه های اجتماعی ساختار جدیدی اشاره می کند که بنیان حکومت شوراهای و دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی قرار گرفت. گزینش ساختار متناسب با رسالت، اهداف و استراتژی، امری اجتناب ناپذیر در حوزه ی مدیریت راهبردی سازمان ها و تحولات اجتماعی است. از این منظر، ساختار سیاسی پارلمانی به عنوان یک ساختار سیاسی متناسب با جوامع بورژوازی که برای حفاظت از ساختار اقتصادی - اجتماعی این جوامع طراحی شده است و بازیگران برخوردار از قدرت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی، رسانه ای و نظامی در این جوامع همواره از این امکان برخوردارند تا ارکان قدرت را تحت اراده ی خود درآورند، ساختاری نیست که متناسب با رسالت و اهداف جنبش



پیروزمند کارگری برای بنای سوسیالیسم باشد. و به همین دلیل است که دموکراسی شورایی به عنوان شالوده‌ی ساختار حاکمیتی طبقه‌ی کارگر شکل می‌گیرد. بی تردید در جهان امروز پیشرفت‌های دانش‌حوزه‌ی ساختار و سازمان و اشکال مختلف آن، فرصت‌های بهتری را برای سازمان‌دهی و هدایت طبقه‌ی کارگر در مسیر تحکیم حاکمیت برآمده از انقلاب این طبقه و توسعه‌ی برنامه‌ریزی متمرکز سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم، در دسترس قرار داده است که چپ انقلابی می‌تواند و باید برای استفاده‌ی اثربخش از آن، دانش خود را در این زمینه ارتقاء داده و به‌روز کند. در حوزه‌ی رهبری نیز چنین است.

بدیهی است که ترجمه‌ی این مقاله نیز مانند هر متن دیگری، ضرورتاً به معنای موافقت کامل مترجمان با همه‌ی نظرات نویسنده نیست. از این منظر نکته‌ی دیگری که در ارتباط با این مقاله باید مورد اشاره قرار گیرد، دیدگاه تروتسکیستی نویسنده‌ی مقاله است که در مواردی به تکرار برخی دیدگاه‌های کلیشه‌ای از سوی نویسنده انجامیده و در یک مورد نیز اعتبار علمی نوشته‌ی ایشان را به چالش می‌کشد، آنجا که پس از اشاره به ایجاد حزب کمونیست فنلاند از سوی کوزین و قرار گرفتن او در برابر تروتسکیسم، ترجیح می‌دهد تا به نوعی نقش و تأثیر او را در جنبش کارگری فنلاند فروکاهد. ایشان در متن مقاله‌ی خود سعی کرده است تا از هر فرصتی برای حمله به استالین و استالینیسم استفاده کند. نویسنده‌ی مقاله به "نقش اساسی و بسیار منفی" احزاب کمونیستی در جنبش کارگری اشاره و مطرح می‌کند که این احزاب دائماً به دنبال سازگاری با سرمایه‌داری بودند و...

خواننده‌ی هوشمند و متفکر می‌تواند بپرسد که اگر چنین بوده است، چرا توپخانه ضدکمونیستی تجهیز و تدارک شده علیه احزاب کمونیستی و کارگری با این سرمایه‌گذاری و دامنه‌ی گسترده، احزابی را مورد تهاجم قرار داده است و می‌دهد که دائماً در صدد سازگاری با سرمایه‌داری بوده‌اند؟! و با فرض درست بودن این ادعا، این پرسش قابل طرح خواهد بود که چرا جریان‌ات فکری و سیاسی موسوم به تروتسکیسم... نتوانستند طی یک قرن گذشته در برابر سازشکاری احزاب کمونیست، آلترناتیو دیگری را ارائه و توجه‌توده‌های مردم را به آن جلب نموده و کارنامه‌ی بهتری نسبت به احزاب کمونیستی از خود برجای گذارند؟

مرداد ۱۳۹۸

برگرفته از: اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

